

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ملاحظه فرمودید که اگر ما مراجعه کنیم به حکم عقل که عقل در باب علم اجمالی حاکم است، عقل از نظر وجوب احتیاط بین آن علم اجمالی که اطراف او بالفعل موجودند و علم اجمالی که اطراف او تدریجاً موجود می‌شوند، فرقی نمی‌گذارد. به همان ملاکی که در اطراف دفعی الوجود حکم به وجوب احتیاط می‌کند، که ملاکش حفظ غرض مولا و تحقق مطلوب مولا است، به همان ملاک در تدریجیات هم همین حکم را دارد و عرض کردیم بزرگانی مثل مرحوم نائینی، مرحوم امام، مرحوم آقای خوئی این نظریه را اختیار کردند و در تدریجیات نیز فرمودند، بین آن موردی که زمان در خطاب و ملاک دخیل نیست، مثل باب ربا، و آن موردی که زمان دخیل در خطاب و ملاک هست فرقی نیست و علم اجمالی مطلقاً منجزیت دارد. مرحوم آقای خویی قدس سره بعد از اینکه در مصباح الاصول می‌فرمایند «و التحقيق ما ذهب إليه المحقق النائيني من تنجيز العلم الإجمالي و عدم جواز الرجوع إلي الأصل في شيء من الطرفين» ایشان هم این نظر نائینی را اختیار می‌کنند، منتهی می‌فرماید نائینی قائل است به اینکه علم اجمالی در تدریجیات منجز است مطلقاً، و رجوع به اصول عملیه جایز نیست.

نائینی در فوائد الاصول تصریح می‌کند که در تدریجیات به حسب صناعت علمی اصول عملیه جاری است بلا معارض، یعنی آن سه روز اول در مسئله حیض استصحاب بقاء طهر یا استصحاب عدم الحيض جریان دارد و این اصل با استصحاب عدم الحيض در سه روز بعد معارض نیست، چون اصلی که در هر زمانی جاری می‌شود در زمان دیگر جاری نیست تا مسئله‌ی معارضه را مطرح کند.

نائینی این را قبول کرد، در جواب شیخ فرمود ما قبول داریم از نظر صناعت علمی این اصول عملیه جریان دارد بلا معارض، منتهی گویا مرحوم نائینی می‌خواهد بفرماید که حکم عقل در اینجا بر این اصول عملیه حاکم و مقدم است. ما با وجود حکم عقل به عدم جواز تفویت غرض مولا نمی‌توانیم به این اصول عملیه در اینجا مراجعه کنیم و نکته‌ای که باید در اینجا تذکر داد این است که به نظر می‌رسد یک تهافتی در عبارات مرحوم نائینی باشد در فوائد الاصول ما وقتی کلام نائینی را ذکر کردیم نائینی یک توهمی را ذکر کرد و آن توهم را جواب داد؛ در مورد این مسئله، این فرع که «لو نذر المكلف ترك وطى الزوجة في يوم معين و اشتبه بين اليومين» اگر مکلف نذر کند ترک وطی زوجه خودش را در یک روز معین، اما نمی‌داند آن روز چه روزی است؟ آیا روز دوشنبه است یا سه‌شنبه؟ اینجا متوهم گفت ما در روز دوشنبه شک می‌کنیم آیا نذر به روز دوشنبه تعلق پیدا کرده؟ اصل عدم تعلق است، روز سه‌شنبه هم شک می‌کنیم آیا نذر به روز سه‌شنبه تعلق پیدا کرده اصل عدم تعلق است. نائینی در آنجا - در جواب - بیان کرد که در هر دو روز این دو تا اصل جاری می‌شود و با هم تعارض پیدا می‌کند. در جواب فرمود «بمجرد انعقاد النذر يكون التكليف بترك الوطء فعلياً مطلقاً في كلّ زمان تعلق النذر به، ففي اليوم الحاضر تجري أصالة عدم تعلق النذر بترك الوطء في الغد و تعارض بأصالة عدم تعلق النذر بترك الوطء في اليوم الحاضر» در روز دوشنبه اصالة عدم تعلق النذر نسبت به فردا با اصالة عدم تعلق النذر نسبت به امروز فرمود هر دو جاری می‌شوند و با هم معارضه می‌کنند «و إذا تعارضا تساقطا». در جواب شیخ فرمود هر دو جریان پیدا می‌کنند، اما تعارضی در کار نیست.

آیا از این مورد استثمام تهافت نمی‌شود که در مثال مسئله نذر که اگر کسی نذر کرده بر ترك وطی زوجه، اما نمی‌داند نسبت به روز دوشنبه نذر کرده یا سه‌شنبه! نائینی در جواب متوهم می‌فرماید که این دو اصل جاری می‌شوند و تعارض می‌کنند، به درد ما نمی‌خورد! اما در مثال حیض می‌فرماید این دو اصل جاری می‌شود، هر کدام در ظرف خودش جاری می‌شود و تعارضی بین‌شان نیست. چه فرقی بین این دو تا وجود دارد؟

عرض کردم ابتداءً يك چنین تهافتی به ذهن می‌آید، حالا آیا مرحوم نائینی می‌خواهند بگویند بین مثال نذر و مثال حیض فرق وجود دارد؟ در باب نذر يك تكلیف فعلی الآن بالفعل موجود است و آن لزوم وفاء به نذر است، متعلقش معلوم نیست که دوشنبه است یا سه‌شنبه، اما يك تكلیف فعلی الآن هست بالفعل و به عبارة أُخري الآن نذر إنعقد، انعقاد پیدا کرده ذمه‌ی این به لزوم وفای به نذر اشتغال پیدا کرده منتهی نمی‌داند که این لزوم وفاء در روز سه‌شنبه است یا دوشنبه؟ هر دو اصل جاری می‌شوند و تعارض می‌کنند.

اما در مثال حیض، آنجا مادامی که این زن حیض نشود، «[فاعتزلوا النساء في المحيض](#)» اصلاً معنا ندارد! اصلاً موضوع ندارد، هنوز تکلیفی وجود ندارد، سه روز اول استصحاب عدم حیض، استصحاب بقاء طهر می‌شود، این استصحاب هیچ معارضی ندارد. در ظرف سه روز اول دو تا استصحاب که با هم معارضه کنند وجود ندارد، در سه روز دوم همینطور، در سه روز سوم هم همینطور، که حالا می‌رسیم، شیخ يك نکته‌ای اینجا دارند نسبت به آن سه روز آخر.

پس ببینید نائینی ولو ابتدا ممکن است بگوئیم يك تهافتی در کلامش هست چرا در مسئله‌ی نذر فرمودید اصل جاری می‌شود تعارض می‌کند، اما در مسئله‌ی حیض فرمودید اصل جاری می‌شود اما تعارض نمی‌کند! خلاصه این می‌شود که نائینی در مثال حیض که با مرحوم شیخ مخالفت می‌کند، می‌خواهد بفرماید از جهت صناعت علمی اصول عملیه جریان دارد. اما يك حکم عقلی مقدم بر این اصول عملیه است. آن وقت اینجا ما باید به مطلب دیروز تبصره‌ای بزنیم؛ یعنی ما که آمدیم نظر نائینی و امام و مرحوم آقای خوئی را اختیار کردیم، گفتیم لا فرق بین اینکه اطراف دفعی باشند یا تدریجی! در تدریجی هم ما قبول داریم بین اینکه زمان دخیل باشد یا نباشد فرقی وجود ندارد و گفتیم عقل حاکم به این است که باید احتیاط بشود، اجتناب شود و غرض مولا تحصیل شود، اما اگر با توجه به آن مبنایی که ما در اوایل بحث علم اجمالی اختیار کردیم، ما قائل شدیم به اینکه در اطراف علم اجمالی اصول عملیه به نحو تخییری جریان دارد، این يك. مبنای دومی که اختیار کردیم گفتیم و يك شاهدی هم اگر یادتان باشد از عبارت مرحوم سید در حاشیه مکاسب آوردیم که ما قبول داریم که در اطراف علم اجمالی عقل حکم به وجوب احتیاط دارد، اما گفتیم این حکم عقل يك حکم مطلق نیست، معلق است بر اینکه ترخیصی از ناحیه شارع وارد نشده باشد و آن مبنای اول که مسئله‌ی جریان اصل تخییری است خودش يك ترخیص است. یعنی شارع ترخیص داده که مخیرید در بعضی از اطراف شما بیایید در اینجا جاری کنید. آن وقت روی این دو تا مبنا، حالا باز يك مبنای سوم می‌هم بود که بعد عرض می‌کنم؛ روی این دو مبنا نتیجه این می‌شود که ما می‌توانیم بگوئیم در مثال نذر، يك روزش را انجام بدهد، مخالفت قطعیه نکند هر دو روز را ترك کند، تخییراً یکیش را انجام بدهد. در مثال حیض هم یکی از این سه روز را ترك کند و بقیه را می‌تواند انجام بدهد، این روی این دو مبنا.

اگر آمدیم مبنای سوم را اختیار کردیم و گفتیم ما از روایات وارده در باب شبهات استفاده می‌کنیم در شبهات چه شبهه‌ی محصوره و چه غیرمحصوره اجتناب واجب نیست، که اصلاً به طور کلی حکم عقل را باید کنار بگذاریم که ما همین استفاده را کردیم، حتی چهار طایفه روایاتی که بیشتر مشهور به آن تمسک می‌کنند را يك روز خواندیم و در همین هفته جاری فکر می‌کنم روز شنبه بود روایات را خواندیم و جواب دادیم. به نظر ما برخلاف مشهور گفتیم در شبهات به استناد روایات اجتناب لازم نیست! چه محصوره و چه غیرمحصوره، محصوره هم چه دفعی الوجود و چه تدریجی الوجود. گرچه احتیاط حسن است ولی واجب نیست. وقتی مسئله شبهه مطرح است آنچه که مستفاد از روایات است، شارع اجتناب را لازم نمی‌داند، آنجا عرض کردیم

مهم‌ترین مطلبي که وجود دارد، چند تا روایت هم هست که اگر یکی از این دو ظرف نجس است امام 7 می‌فرماید آب این دو ظرف را دور بریز و تیمم کن. ما گفتیم این فقط مربوط به بحث وضو و تیمم و نماز است و از آن استفاده نمی‌شود که خوردن این دو تا جایز نیست! ممکن است در باب شربش، شارع جایز بداند که اطلاق روایات دیگر همین اقتضا را دارد.

پس این مبانی را اینجا باید خیلی دقت کنیم طبق این مبنا که ما اصلاً بگوئیم اصول عملیه در اطراف علم اجمالی جریان ندارد، اگر مبنا این شد و بیائیم مسئله‌ی منجزیت علم اجمالی را دائر مدار جریان اصول عملیه و عدم جریان اصول عملیه قرار بدهیم که باز تکرار می‌کنم؛ یکی از نکاتی که ما در بحث علم اجمالی گفتیم به نظر ما اینکه بگوئیم آیا علم اجمالی علت تامه است یا مقتضی؟ این نزاع غلط است، حقیقت نزاع این است که اگر در اطراف علم اجمالی اصول عملیه جریان پیدا نکند، علم اجمالی مثل علم تفصیلی همان احکام علم تفصیلی را پیدا می‌کند و می‌شود علت تامه.

اگر در اطراف علم اجمالی اصول عملیه جریان پیدا کند، علم اجمالی خاصیتی ندارد و لذا ما چند روز بحث را حول این معنا متمرکز کردیم که آیا در اطراف علم اجمالی اصول عملیه جاری است یا نه؟ حالا در این بحث تمام آن مبانی را باید بیاوریم؛ طبق اینکه بگوئیم در اطراف علم اجمالی اصول عملیه جریان دارد؛ اینجا که علم اجمالی دیگر منجزیت ندارد! و لذا شیخ می‌فرماید در مثال حیض، اصول عملیه جریان دارد، وقتی اصول عملیه جریان دارد ما باید به اصل عملی عمل کنیم. اما اگر گفتیم در اطراف علم اجمالی اصول عملیه جریان ندارد اینجا باید همان حکم عقل را ملاک قرار بدهیم که عقل حاکم می‌شود و مسئله‌ی منجزیت را مطرح می‌کند و علم اجمالی را منجز قرار می‌دهد و اینجا باز مروری کنید بر کلمات مرحوم نائینی و مرحوم شیخ که محور کلمات اینها کدام یک از اینها بوده؟ ما بالأخره اختیار کردیم اصول عملیه به نحو تخییر، چون خود نائینی فرمود اصول عملیه نه تعیناً و نه تخییراً جریان ندارد! مشهور هم همین را می‌گویند، اما اصول عملیه به نحو تخییری را گفتیم جریان دارد. وقتی جریان دارد بین دفعی الوجود و تدریجی الوجود فرقی هم نمی‌کند می‌توانیم در بعضی از اطرافش جاری کنیم.

اگر هم آمديم اين مبناي اخير را اختيار کردیم که اصلاً در شبهات مقرونه به علم اجمالی اصلاً احتیاط لازم نیست و شارع آمده ترخیص داده ارتکاب جمیعش را، مسئله خیلی روشن است و اینجا اصلاً احتیاط لازم نیست، نباید احتیاط کرد. لذا روی مبناي ما اگر کسی نذر کرده به روزه گرفتن در يك روز معین را، ولی نمی‌داند کدام روز است؟ هیچ روزی لازم نیست بگیرد. مثال ربا؛ اگر کسی می‌داند یکی از معاملات امروزش ربوی است، اجتناب از هیچ يك از آنها لازم نیست می‌تواند معاملاتش را انجام بدهد، چون همه اینها شبهه است و در شبهه ترخیص مطلب داده شده به حسب آنچه که از روایات استفاده کردیم.

نکته‌ای که باید به آن اشاره کنیم و قبلاً هم صحبت شده بود این است که اساساً آیا این تقسیمی که در کلمات مشهور آمده، به شبهه محصوره و غیرمحصوره، آیا این تقسیم درست است یا نه؟ ما اگر روی مبانی بخواهیم پیش بیایم اصلاً خود این عنوان را گفتیم موضوعیتی ندارد و می‌شود بگوئیم شبهه را تقسیم کنیم به آنجایی که مخالفت قطعیه ممکن است و آنجایی که ممکن نیست. این طبق تفسیر مرحوم نائینی می‌شود. یعنی طبق تفسیر مرحوم نائینی تقسیم شبهه به محصوره و غیرمحصوره معنا ندارد، باید شبهه را تقسیم کنیم بین شبهه‌ای که اطرافش مخالفت قطعیه ممکن است و اطرافش مخالفت قطعیه ممکن نیست.

طبق مبنایی که خود ما به طبع شیخ و امام اختیار کردیم می‌گوئیم شبهه یا اطرافش احتمال تکلیف ضعیف نیست، قابل اعتنا است و یا اطرافش احتمال تکلیف قابل اعتنا نیست! این تقسیم قاعداً به اینها برمی‌گردد یعنی اصلاً تقسیم شبهه به محصوره و غیرمحصوره درست نیست، چون محصور و غیرمحصوره در هیچ روایتی نیامده! بعداً این اسم را برای این قرار دادند.

مشهور در ذهن شریفشان این است که می‌گویند در اطراف علم اجمالی حکم عقل جاری است به وجوب الاجتناب، و می‌خواهند بگویند به خاطر این حکم عقل دیگر اصل جاری نمی‌شود! ما گفتیم نه، حکم عقل اصلاً مطلق نیست، حکم عقل معلق به عدم

ترخیص شارع است. اگر شارع در يك جا آمد ترخیص داد، ما ترخیص شارع را عمل می‌کنیم و ما این را پذیرفتیم و قبلاً هم بحث شد که گفتیم این بحث تخصیص در حکم عقل نیست، از اول حکم عقل مقید است، عقل می‌گوید اینجا مولای تو يك تکلیفی برایت معین کرده، این تکلیفی که بر تو معین کرده، تو نمی‌دانی امروز است یا فردا؟ اطراف متعدد دارد، احتیاط کن تا تکلیف و مطلوب مولا را به جا بیاوری! ولی این معلّق است برای اینکه مولای تو در اطراف شبهه ترخیص ندهد، ما حکم عقل را اینطوری برداشت می‌کنیم، برداشت مشهور از حکم عقل مطلق است و می‌گویند عقل مطلقاً می‌گوید باید اجتناب کرد، همین جا این نکته را هم عرض کنیم که مرحوم آقای خوئی قبلاً می‌فرمودند شارع ترخیص در مخالفت قطعیه نمی‌تواند بدهد، اگر يك ظرف خمري اینجا باشد، منم علم دارم به اینکه هذا خمر و شارع هم آن را حرام کرده، مع ذلك شارع نمی‌تواند بگوید من اجازه می‌دهم تو این خمر را بخوری، بدون اینکه عنوانی مثل اضطرار و مریضی عارض باشد، این عقلاً قبیح است. بعد مرحوم آقای خوئی فرمودند همان طوری که شارع اذن در مخالفت قطعیه نمی‌تواند بدهد، اذن در مخالفت احتمالیّه هم نمی‌تواند بدهد. ایشان فرمود نمی‌تواند بدهد ولی ما عرض کردیم چه اشکالی دارد؟ اذن در مخالفت احتمالیّه مانعی ندارد برای اینکه قبح مخالفت آنجایی است که من بدانم حین العمل و هذا العمل موجباً لمخالفة الشارع. اما اگر يك عملي را انجام می‌دهم بعد العمل علم به مخالفت پیدا می‌کنم اینجا قبحی ندارد و تجرّی هم نمی‌شود، این مطلبی است که آنجا عرض کردیم.

اینجا باز يك تقسیمی در کلام مرحوم آقای خوئی وجود دارد که در بحث تدریجیات ذکر نکردیم؛ ایشان می‌فرماید گاهی اوقات يك تکلیفی مقتضایش موجود است، اما زمانش هنوز محقّق نشده، این مثال نذر را از این قبیل قرار دادند، کسی که الآن نذر می‌کند من یکی از این دو روز را روزه بگیرم، یا نذر می‌کند بر ترك وطی، مقتضی این تکلیف تام است، اما امکان عمل به آن نیست! و باید زمان آن بیاید. اما گاهی اوقات مقتضی‌اش تام نیست مثل مثال حیض؛ ایشان مثال نذر را فرمودند آنجایی که مقتضی‌اش تام است. آن وقت در هر دو می‌گویند اگر این شخص مخالفت کند تفویض غرض مولا را کرده و بعد يك قاعده‌ی کلی هم اینجا می‌دهند می‌گویند عبد همانطوری که در يك جا بخواهد غرض مولا را تفویض کند قبیح می‌داند عقل می‌گوید قبیح است مولا يك اجازه‌ی بدهد که با آن اجازه غرض خودش تفویض شود. اگر مولا بیاید در اینجا بگوید در تمام این يك ماه مرد وطی کند، این قبیح است. اگر در مسئله‌ی نذر مولا بگوید هر دو را ترك کند قبیح است، باز ما اینجا با ایشان مخالفیم، می‌گوئیم چه اشکالی دارد در اطراف شبهه، در مواردی که شبهه وجود دارد مولا ترخیص بدهد، کی عقل می‌آید این ترخیص را قبیح می‌داند؟ عبارت ایشان این است: «و لا فرق في قبح التفويت بحكم العقل بين كونه مستنداً إلي العبد وبين كونه مستنداً إلي المولا بترخيصه في ارتكاب طرفين فإنه ترخيصٌ في تفويت الملاك التام» این ترخیص در ملاك تامّ الزامي است «وهو منزلة الترخيص» به نظر ما این فرمایش هم درست نیست و مولا می‌تواند ترخیص بدهد و اشکالی ندارد. مولا در آنجایی که غرض معیناً برای عبد مشخص است نمی‌تواند در اینجا ترخیص در تفویض بدهد.

مرحوم نائینی بعد از اینکه نظریه خودش را اختیار کرد که بین اینکه زمان دخیل باشد و نباشد فرقی نیست! آمد يك فرق علمی را ذکر کرد و آن این است که فرمود «غایته أنه إذا لم يكن للزمان دخلٌ فيهما فنفس أدلة المحرمات تقتضي وجوب الاحتياط في الأطراف» آنجایی که زمان دخیل نیست مثل مثال ربا، اطلاق ادله‌ی محرمات اقتضای احتیاط می‌کند، «بضمیمه حکم العقل بوجوب الخروج عن عهدة تكاليف» عقل هم می‌گوید باید از عهده تکلیف خارج شود، يك حرم الربا آمده و عقل هم می‌گوید حتماً باید امتثال کنی، بعد می‌فرماید آنجایی که كان للزمان دخلٌ مثل مثال حیض، «فنفس أدلة المحرمات لا تفي بذلك بل يحتاج إلي حكم العقل بقبح تفويت مراد المولى».

نظر شریف نائینی اول این شد که عقلاً بین آنجایی که زمان دخیل است و آنجایی که زمان دخیل نیست فرقی نیست! عقلاً فرق نیست یعنی عقل در هر دو می‌گوید باید غرض مولا را محقق کنیم، اگر این است ما دیگر چه نیازی داریم به تمسّك به اطلاق ادله‌ی محرمات تا بیائیم بگوئیم به یکیش بگوئیم حرم الربا در آنجا می‌آید «فاعتزلوا النساء» را نمی‌شود تمسّك کرد. در هر دو

ملاك حكم عقل است، شما كه آمديد به حكم عقل پناه برديد، در هر دو ملك حكم عقل است، نه اينكه ما بيائيم به اطلاق ادله حرم الربا تمسك كنيم، عقل هم مي گويد در اينجا يي كه اطراف به نحو تدريجي هست تو بايد احتياط كني، لذا اين اشكال هم بر اين قسمت فرمايش نائيني وارد است.

نتيجه اين است كه از مجموعه روايات استفاده مي كنيم كه در شبهات اصلاً اجتناب لازم نيست، آن وقت مي گوييم حكم عقل هم مقيد به اين است كه شارع اجازه نداده باشد، لذا شارع هم مي گوييم اجازه داده، نظر ما اين شد.

اينجا يك قسمت ديگر بحث مي ماند در همين بحث ربا در مثال ربا يك بحث وجود دارد كه شيخ متعرض شده كه از يك طرف؛ اين نكته را دقت كنيد اگر گفتيم علم اجمالي در تدريجات منجز است بحث نيست! بايد به حكم عقل عمل كنيم و تمام. اگر گفتيم علم اجمالي در تدريجات منجز نيست مطلقاً، يا گفتيم مثلاً در مثال حيض منجز نيست، اما در مثال ربا منجز است. وقتي به طور كلي مي گوييم علم اجمالي منجز نيست، در هر مورد آن اصل مناسب خودش جريان پيدا مي كند، مي آيم در ربا و اگر گفتيم منجز نيست، مي گوييم از نظر تكليفي اصالة الحل جريان دارد، اين معامله را مي خواهيم انجام بدهم حلال است يا حرام، اصالة الحل است. از نظر وضعي چطور؟ آيا از نظر وضعي اين معامله اول صبح كه انجام داد به عمومات أحلّ الله البيع تمسك كنيم يا بيائيم به اصالة الفساد تمسك كنيم؟ اصالة الفساد يعني اصالة عدم النقل و الانتقال. يك معامله اي انجام شده نمي دانيم نقل و انتقال واقع شده يا نه؟ اصل عدم نقل و انتقال است. اينجا شيخ اول در رسائل فرموده مرجع اصالة الفساد است نه عمومات! و بعد يا اللهم إلا أن يقال آمده يك راهي را باز کرده براي اينكه به عمومات تمسك بشود كه اين بحث را خود آقا يان مراجعه بفرمايند.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين